



روایت هایی از جواد تیماجی که در اجتماعات شبانه پرچم دار بود
 و در بولوار وکیل آباد به شهادت رسید

آرزوی سال های جبهه برآورده شد

۵۴



رنگ عکس: شیرین قائمی/شهرآرا

خاطرات ساکنان قدیمی محله هاشمیه
 شناسنامه این بولوار مدرن و امروزی است

ردپای روزگاران سخت
 بر چهره مدرن هاشمیه

۶



۳

ورزشکاران قاسم آبادی خواستار نصب تجهیزات ورزشی
 در فضای سبز تقاطع بولوارهای شاهد و فلاحی هستند
 «پرستو»، درانتظار نشاط بیشتر

۷

روایت زندگی شهید ابوالحسن مقیمی شهری
 از زبان همسرش
 سرنوشتی آسمانی بعد از ۱۰ روز رزم

شما می توانید اخبار کوچه و محله تان را در پیام رسان ایتا به شماره ۰۹۳۸۵۹۶۴۰۸۵ ارسال کنید.



شما چه خبر

● حفاظت از اجتماعات توسط رزمی کاران شقایق

نوجوانان و جوانان پسر رزمی کار مسجد حضرت علی (ع) در محله شقایق یک به جمع نیروهای حفاظت اجتماعات میدان هشتصد پیوسته اند. مدت هاست که در این مسجد به دختران و پسران محله شقایق آموزش رزمی داده می شود. شرکت کنندگان این کلاس ها تاکنون بارها در مسابقات مختلف کشوری و استانی مقام کسب کرده اند و حالا مدتی است که از این توانایی آن ها برای حفظ امنیت حاضران در اجتماعات شبانه استفاده می شود. این شب ها حدود ۱۰ نفر از این رزمی کاران کنار نیروهای حفاظت اجتماعات حضور دارند. گاهی اوقات هم در اجتماعات محله های دیگر یا حرم رضوی به عنوان نیروی کمک حفاظتی حاضر می شوند.



● بانوان محله نیروی هوایی در مسیر تولید

فهمیه شهری بانوان هنرمند و کارآفرین محله نیروی هوایی، تولیدات دستی خود را به صورت نمایشگاهی در مسجد امام حسن مجتبی (ع) به نمایش گذاشتند. این نمایشگاه با شعار «ما فقط مصرف کننده نیستیم، تولیدکننده هم هستیم» دایر شد و در آن، محصولات متنوعی همچون پتو دوزی، مروارید بافی، مکرومه، عروسک بافتنی، گل دوزی و پانچ دوزی در معرض دید نمازگزاران و مسجدی ها قرار گرفت. از آنجایی که بانوان زیادی به این هنرها علاقه نشان دادند، قرار است مهرماه این هنرمندان محلی کلاس آموزشی برگزار کنند و گامی در راستای کارآفرینی و اشتغال زایی برداشته شود.



● اهالی هاشمیه، حامی ۲ نوجروس

ساکنان محله هاشمیه مشغول تهیه و جمع آوری جهیزیه برای دو نوجروس نیازمند هستند. هفته گذشته با کمک همین اهالی، مراسم ازدواج آسان یک زوج در مسجد جوادالائمه (ع) برگزار شد که این خیران در حال تهیه جهیزیه برای این زوج و نوجروس دیگری از محله توس هستند تا زودتر آن ها را راهی خانه بخت کنند. در همین مدت کوتاه اقلیمی همچون بخاری، گاز، پتو و... برای این زوج ها فراهم شده که بخشی از آن ها و سایللی است که در خانه ها بدون استفاده بوده و با این کار خیر، به خانه نوجروسان راه می یابد.



● شروع در سایه اعتماد محلی

سیمین فیاض، بانوی دغدغه مند محله چهارچشمه، با جلب اعتماد خانواده ها توانسته است کارگروه ازدواج این محله را فعال کند. در این کارگروه آن ها ابتدا با مادر یا پدر دختر و پسر صحبت می کنند و پس از اطمینان یافتن از سلامت اخلاقی، او را با خانواده مناسب و هم ترازش مرتبط می کنند. تاکنون آن ها حدود پنجاه خانواده را به یکدیگر معرفی کرده اند که اکثر آن ها از اهالی شناخته شده محله چهارچشمه هستند. اعضای هفت نفره این کارگروه در کنار معرفی خانواده ها به یکدیگر، در مواجهه با چالش هایی مانند سخت گیری های افراطی و سطح توقع بالا با مشاوره کلامی و واسطه گری می کنند.

هشتمین همایش نجوم خراسان رضوی هم زمان با روز ملی نجوم در منطقه ۹ برگزار شد

دوره می ستاره شناسان در محله شقایق



عیدگاه



به گفته محمد مهدی مطیعی امسال، هشتمین دوره در روزهای پنجشنبه ۱۲ و جمعه ۱۳ شهریور به میزبانی دبیرستان فرزنانگان ۵ برگزار شد. وی با معرفی انجمن نجوم مشهد به عنوان قدیمی ترین مؤسسه دارای مجوز از انجمن نجوم ایران و یادگار زنده یاد دکتر عدالتی، افزود: این رویداد طی سال های اخیر با حمایت ویژه خانواده دکتر عدالتی و همکاری مجموعه هایی نظیر انگاریوم دانشگاه فردوسی، دبیرستان فرزنانگان ۵ و کالج دانشگاه فردوسی به سرانجام رسیده است.

ریاحی اشهریور امسال برای منجمان آماتور خراسان رضوی، ماهی متفاوت و پر شور بود. دوستان اران آسمان شب از گوشه و کنار استان، خود را به مشهد رساندند تا در هشتمین همایش نجوم آماتوری استان خراسان رضوی شرکت کنند؛ رویدادی که هم زمان با روز ملی نجوم و گرامیداشت ابوریحان بیرونی، در دبیرستان فرزنانگان ۵ (حسین فاتح) واقع در محله شقایق یک برگزار شد. این همایش با همت انجمن نجوم مشهد و مشارکت انگاریوم و دبیرستان فرزنانگان ۵ برپا شد و با آیین اهدای جایزه زنده یاد دکتر محمد تقی عدالتی همراه بود.

● فرصتی برای علاقه مندان به نجوم

مسئول انجمن نجوم مشهد، هدف اصلی از برگزاری این همایش را ایجاد بستری برای آشنایی منجمان آماتور استان با یکدیگر، تبادل تجربیات، ارائه گزارش های علمی گروه های معتبر نجومی و در نهایت، زمینه سازی برای ایده پردازی و همکاری های مشترک علمی دانست. مطیعی در تشریح محورهای بحث شده در دوره هشتم گفت: در این همایش موضوعات متنوعی مطرح شد؛ از جست و جوی آسمان

● به یاد دکتر عدالتی

مسئول انجمن نجوم مشهد و رصدخانه دانشگاه فردوسی، درباره فلسفه زمان بندی این رویداد به شهرآرامش گفت: همایش های سالانه نجوم آماتوری استان معمولاً در بازه زمانی ۱۳ شهریور (روز بزرگداشت ابوریحان بیرونی) تا ۱۹ شهریور (سالروز درگذشت دکتر محمد تقی عدالتی) برگزار می شود. دکتر عدالتی، استاد تمام نجوم دانشگاه فردوسی مشهد، از پیشکسوتان و حامیان اصلی نجوم آماتوری کشور بودند.

تاریک، تحلیل آلودگی نوری با استفاده از داده های ماهواره ای و گردشگری نجومی گرفته تا مباحث تخصصی درباره خوشه های ستاره ای، شفق های قطبی، بازخوانی آثار ابوریحان بیرونی، پیوند نجوم با رسانه های علمی و مکانیسم بینایی انسان. به گفته مطیعی، مخاطبان اصلی این همایش، علاقه مندان به نجوم، به ویژه دانش آموزان و دانشجویانی هستند که به امکانات تخصصی در مدرسه یا دانشگاه دسترسی ندارند. در همین راستا، امسال نیز همایش میزبان شرکت کنندگانی از شهرستان های نیشابور، تایباد و تربت حیدریه بود.



ورزشکاران قاسم آبادی خواستار نصب تجهیزات ورزشی در فضای سبز تقاطع بولوارهای شاهد و فلاحی هستند

«پرستو»، درانتظار نشاط بیشتر



رضا ریاحی | بوستان «پرستو» در تقاطع بولوارهای شاهد و شهید فلاحی، بیش از آنکه یک فضای سبز محلی باشد، پاتوقی دنج برای اهالی منطقه ۱۰ است؛ فضایی نیم هکتاری که صبح ها با صدای زنان و مردانی که برای ورزش صبحگاهی به اینجا می آیند، جان می گیرد. اما این بوستان، با وجود میزبانی از اهالی پرشور و ورزشکار محدود و قاسم آباد، امکانات چندان مناسبی ندارد و همه داشته هایش به چند نیمکت فرسوده، چند پایه چراغ برای روشنایی پارک و آب نمایی که مدت ها هست خاموش شده، خلاصه می شود. در نشست شهریورماه شهردار منطقه ۱۰ در سامانه ۱۳۷، دو تن از اهالی تماس گرفتند و درخواست نصب تجهیزات تفریحی و ورزشی در این بوستان محلی را مطرح کردند.

● ورزش، مطالبه جدی همسایگان بوستان

صبح های بوستان پرستو با جنب و جوش ورزشکاران سحرخیز شروع می شود؛ مردان و زنانی که با اشتیاق، مسیرهای محدود این پارک نیم هکتاری را برای حفظ سلامت طی می کنند. اما با نگاهی دقیق تر، متوجه می شوید که این نشاط، با کمبود امکانات همراه است. در حالی که اهالی منطقه ۱۰ به تجهیزات مدرن در سایر محلات دیگر دسترسی دارند، اینجا ورزشکاران تنها به یک مسیر پیاده روی ساده بسنده کرده اند. نبود حتی یک دستگاه ساده کششی یا تمرینی، باعث شده است بسیاری از آن ها، تمرینات خود را ناقص رها کنند.

حامد حجتی، یکی از ورزشکاران این بوستان که سال ها است هر صبح در این مسیر قدم می زند، با لحنی آمیخته به گلایه می گوید: «ما هر روز اینجا هستیم، اما واقعیت این است که مافقط فضای باز پارک را داریم، نه تجهیزات آن را! چندین بار درخواست کردیم که حداقل چندست ورزشی ساده اینجا نصب شود تا بتوانیم حرکات کششی را اصولی تر انجام دهیم، اما هر بار به در بسته خوردیم. وقتی در پارک های دیگر همین منطقه ۱۰، تجهیزات مدرن و متنوع می بینیم، دلخور می شویم که چرا بوستان پرستو باید تا این حد محروم بماند. برای ما، نصب این دستگاه ها فقط جانمایی یک وسیله آهنی نیست؛ نشانی از این است که شهرداری به سلامت و نشاط صبحگاهی اهالی اهمیت می دهد.

● کودکان پرستو، چشم انتظار امکانات

یکی دیگر از دغدغه های اصلی اهالی ساکن در حوالی بوستان پرستو، نبود فضای بازی مناسب برای کودکان است. این فضای سبز با وجود نزدیکی به منازل مسکونی، فاقد هرگونه وسیله بازی ایمن و استاندارد است.

این موضوع، والدین را با چالش های جدی روبه رو کرده است. کوروش

تهامی، یکی از اهالی که در فلاحی ۴۷ سکونت دارد، وضعیت را این گونه شرح می دهد: «پارک پرستو نزدیک ترین فضای سبز به خانه ماست، اما دریغ از یک سرسره یا تاب ساده برای فرزندم! گاهی که با کودکم به پارک می آیم، اوفقط می توانم کنار آب نمای خاموش پارک بنشینم یا دور خودش بچرخد یا باد و چرخه اش دوری بزند! این نیم هکتار زمین، ظرفیت خیلی خوبی دارد، اما وقتی هیچ وسیله بازی برای بچه هادر آن نباشد، عملاً به فضایی تبدیل می شود که برای خانواده ها خالی از جاذبه است.

او ادامه می دهد: گاهی مجبور می شویم با وجود ترافیک و خطرات مسیر به پارک های دورتر برویم، فقط برای اینکه کودکم بتواند نیم ساعت بازی کند. آیا این انصاف است که در قلب یک محله پرجمعیت، خانواده ها از داشتن یک فضای بازی کوچک محروم باشند؟ ما از مسئولان توقع ساخت یک شهر بازی نداریم؛ فقط نصب چند وسیله بازی استاندارد و ایمن برای کودکان این محله، می تواند رنگ و بویی تازه به این بوستان بی روح بدهد. بچه ها هم حق دارند از فضای سبز محله شان سهمی داشته باشند.

● تجهیزات ورزشی و رفاهی، به زودی

در پی گلایه های مطرح شده اهالی محدوده درباره وضعیت نامناسب بوستان پرستو، موضوع با مسئولان مربوط در شهرداری مطرح شد. معاون فرهنگی شهرداری منطقه ۱۰ با اشاره به اینکه مشکلی برای نصب وسایل بازی کودکان و تجهیزات ورزشی در بوستان پرستو وجود ندارد، توضیح می دهد: نصب ست های ورزشی در فضاهای سبز شهری با درخواست اهالی انجام می شود و ما تاکنون درخواستی برای این موضوع نداشته ایم.

صادق خاتونی می افزاید: با توجه به درخواست اهالی و دستور شهردار منطقه ۱۰ در آینده ای نزدیک برای نصب تجهیزات ورزشی و رفاهی در این بوستان اقدام می شود.

مردم و مسئولان منطقه ما در سامانه ۱۳۷



رضا ریاحی | وحید برجسته نژاد، شهردار منطقه ۱۰، به همراه سعید میرسعیدی، معاون فنی و اجرایی منطقه، در ماه مرداد، به طور مستقیم و بدون واسطه پیام های شهروندان را از طریق سامانه تلفنی ۱۳۷ شنیدند و به مشکلات و درخواست های آن ها پاسخ گفتند. این گفت و گو حدود یک ساعت و نیم طول کشید.



تعداد پیام های مردمی

۱۹ تماس

شهرآرامحله پیگیری می کند

- شهرآرامحله در هفته های آینده، موضوع روکش
- آسفالت معابر حسابی ۲۷ و ۲۹ را پیگیری
- می کند.



حوزه فرهنگی و ورزشی

درخواست جانمایی تجهیزات ورزشی و زمین بازی کودکان در بوستان محلی پرستو، موضوع تنها تماس اهالی در حوزه معاونت فرهنگی و ورزشی بود.



حوزه شهرسازی

۴ نفر از اهالی تماس گرفتند و از نیمه کاره ماندن پروژه مجتمع صنوف آلاینده در محدوده بولوار پیامبر اعظم (ص) گلایه داشتند. همچنین شهروند دیگری پیگیر ساخت و ساز غیرمجاز در کوچه نهضت ۵/۱ بود.



حوزه فنی و عمران

بازگشایی خیابان ابرار ۱۰۰ خواسته ای بود که برای چندمین بار مطرح شد و اجرای روکش آسفالت کوچه های حسابی ۲۷ و ۲۹ موضوع دیگر تماس ها در حوزه فنی و عمران بود.



حوزه فضای سبز

آبیاری و هرس درختان معبر فلاحی ۴۷، کاشت درختانی که سبب آلودگی فصلی و مشکلات تنفسی نمی شوند، تعویض چراغ های سوخته و برخورد با سگ گردانی در بوستان سپهر، ساخت زمین بازی کودکان در فضای سبز خیابان نیک رفتار، هرس درختان سوزنی و ایجاد پایه چراغ های بیشتر در بوستان پرستو، آبیاری درختان در حدفاصل چهارراه حجاب و اندیشه، موضوع ۶ تماس اهالی در حوزه فضای سبز بود.



حوزه خدمات شهری

۳ نفر از اهالی در گفت و گو با وحید برجسته نژاد، موضوع رسیدگی به رت و روبرو معابر فرعی خیابان نهضت و تقاضای برخورد با صنوف آلاینده رینگ میدان مادر و مغازه های تعویض روغن حدفاصل اندیشه ۹۳ تا ۹۷ را که باعث سدمعبر و کثیفی پیاده رو شده است، مطرح کردند. دیوارکشی و جمع آوری نخاله های ساختمانی از اراضی رها شده معبر شهید رفیعی ۵ دیگر درخواست اهالی در حوزه خدمات شهری بود.

روایت‌هایی از جواد تیماجی که در اجتماعات شبانه پرچم‌دار بود و در بولوار وکیل‌آباد به شهادت رسید

آرزوی سال‌های جبهه برآورده شد



حسرتی که برآورده شد

در اولین روزهای بعد از شهادت جواد تیماجی سراغ خانواده‌اش می‌رویم. با اینکه از یک طرف داغ‌دار هستند و درگیر مراسم تشییع و تدفین پدر و از طرف دیگر پیگیر مراحل درمان مادرشان، خیلی خوب برای تهیه گزارش همراهی می‌کنند. می‌خواهند بگویند هر چه پیش بیاید، کم نمی‌آورند و مستحکم‌تر از قبل، راه پدرشان را ادامه می‌دهند. منصوره ظهوریان ایزدپناه، همسر شهید، در بستر بیماری است. دنده‌ها و مهره‌هایش آسیب دیده است. روز حادثه با همسرش بودند. او تعریف می‌کند: سه چهار متر با هم فاصله داشتیم. بعد از اصابت خودرو، من به سمت بولوار وکیل‌آباد

پرت شده بودم و همسر به سمت کندرو. حادثه خیلی بدی بود. هرکسی به یک طرف پرت شده بود. چیز زیادی در خاطرم نیست. وقتی به هوش آمدم، سراغ جواد آقا را گرفتم. گفتند حالش خوب است ولی انگار این طور نبوده.

منصوره خانم آهی می‌کشد و می‌گوید: مبارکش باشد. لیاقت شهادت را داشت و به آرزویش رسید.

به گفته او جواد آقا از چهارده سالگی در صحنه‌های انقلاب اعم از تظاهرات و راهپیمایی‌ها حضور داشته. در زمان جنگ راهی جبهه شده. بعد آن در بسیج بوده و با منافقان مبارزه می‌کرده. همچنین در کمیته بوده و بعد وارد سازمان زندان‌ها شده است. منصوره خانم ادامه می‌دهد: جواد آقا خیلی از خاطرات جبهه و جنگ تعریف می‌کرد. در پس همه این خاطره‌گویی‌هایش همیشه یک حسرت وجود داشت و می‌گفت من این همه جبهه رفته‌ام اما حتی مجروح نشده‌ام.

او بارها این حسرت را در خاطره‌گویی‌های جواد آقا حس کرده بود و می‌گوید: آرزوی شهادت داشت و قسمت بود در رزم خیابانی به این آرزویش برسد. خوش به حالش.

منصوره خانم تعریف می‌کند: جواد آقا به شدت مقید به حرف رهبر بود؛ چه در زمان رهبری امام خمینی (ره)، چه رهبر شهید و چه الان در زمان آقا سید مجتبی. همیشه اخبار و پیام‌های رهبری را با دقت دنبال می‌کرد. خدا را شکر می‌کنم همسری داشتم که پیرو ولی فقیه بود و در این راه شهید شد.

او در وصف خوبی‌های همسر شهیدش می‌گوید: خیلی صبور بود. خیلی! همین صبوری‌اش باعث می‌شد بتواند با همه اعم از کوچک و بزرگ ارتباط خوبی برقرار کند. همه از غریبه و آشنا، همسایه و فامیل دوستش داشتند.

منصوره خانم آهی دیگر می‌کشد و می‌گوید: ان شاء الله... ما هم عاقبت به خیر شویم.





به جای رقص، چرخ زورخانه ای می زده.

کمک های ماندگار

سید اصغر خبازی خادر، دوست، هم رزم، همکار و همسایه قدیمی جواد آقااست. در زمان دفاع مقدس، در جبهه هم رزم بودند. بعدش در سازمان زندان ها همکار شدند. همسایه هم هستند.

اصغراقا که هفتاد و شش سال سن دارد، بیشتر از هر چیزی، جواد آقا را یک دوست صمیمی و قدیمی خطاب می کند. او در زمان صحبت درباره این شهید رزم خیابانی، بارها اشک در چشمانش می لغزد. صندلی های کنار وکیل آباد ۶۲ را نشان می دهد و با خاطراتی که خیلی تازه است، می گوید: شب ها همین جامی نشستیم. روی همین صندلی ها پرچم تکان می دادیم و باهم درد دل می کردیم. مشاور خوبی بود؛ نه فقط برای من، برای همه دغدغه داشت. اگر می دید کسی ناراحت است، سراغش می رفت و هر کاری از دستش برمی آمد، انجام می داد. برای کوچک و بزرگ، همسایه و فامیل پدری می کرد. خیلی هالین شب ها در اجتماع به پسرانش می گویند، جواد آقا فقط پدر شما نبود. پدر ما هم بود و ما هم داغ داریم.»

او از جواد آقا به عنوان گلی یاد می کند و ادامه می دهد: دغدغه رفع فساد در جامعه را داشت. روی همین صندلی ها که نشستیم بودیم. بارها بابت معضلات اجتماعی که می دید ابراز ناراحتی می کرد و می گفت «در برابر این فسادها چکار کنیم که بعدا شرمنده شهدا نباشیم.»

اصغراقا خیلی وقت ها می دیده که جواد آقا به جای خانه اول اقبال یا مسجد کمک مالی می کرده و می گفته این ها ماندگارند.

او آهی می کشد و می گوید: جواد آقا رفت و کمک هایی که کرد، شد باقیات الصالحاتی برایش. خدا بیامرزدش.

ان شاء... با امام حسین (ع) محشور شود.

بهاش می انداختیم، هیچ وقت مچش نخواهید. او به ارتباط پدرش با نوه ها اشاره می کند و می گوید: بچه های با با فقط پسر بودند و دختر نداشت. از قضا نوه هایش فقط دختر شدند و پیچ نوه دارد. خیلی به آن ها محبت می کرد؛ به خصوص از وقتی باز نشست شده بود، نوه ها از سروکولش بالا می رفتند.

خانه او در دندان پزشکان است اما به قول خودش از بچگی به محله اقبال خورگرفته و همین باعث شده که خیلی وقت ها برای شرکت در اجتماعات، به این محله بیاید.

او تعریف می کند: اوایل، شب های اجتماعات، همراه جمعیت از مسجد الاقصی در وکیل آباد ۶۲ به سمت صیاد حرکت می کردیم. بعضی وقت ها نوه ها هم بودند. زینب که نوه بزرگ با باست و یازده سال دارد، هر وقت حضور داشت، کنار با با بود و از آنجایی که با با همیشه پیشرو بود و زودتر حرکت می کرد، وقتی می دیدند از جمعیت جلو افتاده اند و باید منتظر بمانند تا دیگران برسند، از فرصت استفاده می کردند و در پارک اول لادن یا توقفگاه های دیگرشان، همراه زینب طناب می زدند و ورزش می کردند.

چرخ زورخانه ای در عروسی ها

محمد آقا هنرپیشه که داماد خواهر بزرگ جواد آقااست، در ادامه صحبت آقا صادق، با تأکید می گوید: خیلی اهل ورزش بود. با وجود میانسالی از همه جلوتر بود. به کوه نوردی هم که می رفتیم، از همه زودتر به قله می رسید. همیشه به او غبطه می خوردیم. هادی آقا برادر شهید با تأکید ادامه می دهد: حتی در کوه که بودیم نماز اول وقتش را به تأخیر نمی انداخت. با همان شیشه آبی که در دستش بود، وضو می گرفت و به نماز می ایستاد.

جواد آقا اهل ورزش باستانی و زورخانه ای هم بوده. به گفته اقوام در عروسی ها وقتی بلندش می کردند،

وکالت برای بی گناهان

جمال آقا سرش را با حسرت تکان می دهد و می گوید: پدرم مصداق این بود که می گویند باید شهید وار زندگی کنی تا شهید شوی.

او توضیح می دهد: با با تابع و پشتیبان ولایت فقیه بود. از اولین روزهای جنگ در اجتماعات حاضر شد و در این راه جانش را داد. امر به معروف و نهی از منکر را هیچ وقت ترک نکرد. در دوران دفاع مقدس شصت ماه در جبهه ها بود. بعد از انقلاب در مبارزه با منافقان فعال بود و بارها توسط آن ها مورد سوء قصد قرار گرفت اما هیچ وقت نه تنها عقب نشینی نکرد، بلکه محکم تر از قبل به راهش ادامه داد.

فرزند شهید ادامه می دهد: با با خیلی مردمی و کارا راندا بود. با اینکه رشته حقوق خوانده بود، هیچ وقت دفتر وکالت راه نینداخت اما هر وقت می دید کسی با مشکلات حقوقی و قضایی مواجه شده است، بدون دریافت پول، کارهای وکالتش را انجام می داد. او بارها دیده که پدرش، کارهای دیگران را راه انداخته است و تعریف می کند: پرونده سنگینی بود که چند وکیل آن را قبول نکرده و گفته بودند نمی شود، اما پدر آن را قبول کرد و فردی بی گناه را از زندان بیرون آورد.

آقا جمال تأکید می کند: دفاع از حق برای با با خیلی اهمیت داشت و همیشه پرونده هایی را قبول می کرد که می دانست طرف بی گناه است.

هیچ وقت مچش نخواهید

محمد صادق پسر دوم جواد آقااست. به قول خودش از بچگی به با با بی بودن معروف بوده است. وقتی در کودکی، برادرانش می خواستند با پدرش کشتی بگیرند، او گمان می کرده این کار پدرش را اذیت می کند و اجازه نمی داده. حالا به آن خاطرات می خندد و می گوید: پدرم از همه ما سالم تر و قوی تر بود. هر وقت

خار چشم دشمنان می مانیم



حاج محمد آقا ای تیماجی پدر شهید است. نود سال سن دارد و با شهادت جواد آقا پدر و شهید شده است. زمان جنگ سه پسرش در جبهه بودند و ۶۵ پسر سومش. جلال، در جزیره میخون به شهادت رسید. حالا پسر اولش جواد آقا به این مقام رسیده است.

او می گوید: جواد خیلی به من سر می زد. اگر چیزی لازم داشتیم، برایم تهیه می کرد. مهربان بود. نبودنش برایم سخت است اما وظیفه اش بود. باید از وطنش دفاع می کرد.

حاج محمد ادامه می دهد: جواد از زمان جوانی اش به انقلاب و اسلام و دفاع از وطن، ایمان داشت. با تمام وجودش پای انقلاب ایستاد. حالا هم در این راه جانش را داد. عیب ندارد. وظیفه اش بود. من هم همین وظیفه را دارم. همه ما این وظیفه را داریم. او به راه درستی رفت. هر کس در این راه نباشد، خودش ضرر کرده. پدر صبورانه می گوید: همه ما می دانیم این دشمنان و ترامپ دیوانه، چشم به خاک و نفت و دین ما دارند. کاری نبوده که برای نابودی ما بتوانند و انجام نداده باشند. تا حالا خاری در چشمشان نبوده ایم. بعد از این هم ان شاء... بچه هایمان سدر اهش باشند.

روی زانوی خودم از هوش رفت

جمال، پسر بزرگ جواد آقااست. با پدرش در دو طبقه یک ساختمان در محله اقبال سکونت دارد. او تعریف می کند: با با خیلی پایه و خوش مشرب بود. با هم به دو چرخه سواری، کوه نوردی، خرید یا حتی مسافرت می رفتیم. چون صمیمی بودیم و از طرفی چهره با با جوان تر از سنش دیده می شد، خیلی وقت ها غریبه ها که ما را می دیدند، فکر می کردند برادریم. او به روز حادثه اشاره می کند و ادامه می دهد: خیلی وقت ها من و برادر هم در اجتماعات شبانه اقبال حضور داریم. آن شب حادثه، مادر هم آسیب دیده بود. اما حال پدرم وخیم تر بود. سرش را در آغوشم گرفته بودم. ابتدا هوشیار بود و با سر جواب می داد. منتظر رسیدن آمبولانس بودیم. دائم با او صحبت می کردم تا از هوش نرود. می گفتم با با چشمانت را باز کن. نفس بکش. اما هوشیاری اش کمتر و کمتر می شد و چشمانش را بست.

پدر را با یک آمبولانس و مادر را با آمبولانسی دیگر فرستادند بیمارستان. چون مادرش را به بیمارستان ولایت فرستاده بودند، ابتدا به آنجا رفتند اما دیدند پدر آنجا نیست. بعد از پرس و جو متوجه شدند که پدرشان را به بیمارستان جوادالائمه (ع) منتقل کرده اند و راهی این بیمارستان شدند.

جمال آقا آهی می کشد و می گوید: با با شصت سال سن داشت. وقتی ما گفتم دنبال یک مرد شصت ساله هستیم، پرستار گفت پدرتان اینجاست. یک مرد حدوداً چهل و پنج ساله را اینجا آورده اند. در حالی که همان مرد پدر ما بود و چون چهره اش جوان تر از سنش دیده می شد، اشتباه کرده بودند. در نهایت آن ها متوجه شدند که پدرشان در آمبولانس به دیدار حق شتافته و به شهادت رسیده است.



خاطرات ساکنان قدیمی محله هاشمیه، شناسنامه این بولوار مدرن و امروزی است

ردپای روزگاران سخت بر چهره مدرن هاشمیه



سمیرا شاهیان | هاشمیه بدون رفت و آمدهای امروزی اش، برج های بلند و مراکز تجاری پُررنگ و لعابش، در دهه های قبل چه سروشکی در شهر داشته است؟ شاید هیاهوی رفت و آمدها بین ساخت وسازهای نوین در بولوار هاشمیه و نورپردازی ها و پل ها و طراحی های جدید که نمادهای مدرنیته هستند، کمتر ماریه واقعیت گذشته اینجاسوق بدهد. برای اینکه بدانیم در این بخش از هاشمیه شهر، یعنی قبل از اینکه نشانه های مدرن شهری در هاشمیه، چشم ها را به سمت خود بکشاند، زندگی چه شکلی داشته است، باید به حدود

چهار دهه پیش سفر کنیم. این بولوار در حال حاضر، از حاشیه بولوار وکیل آباد با طول حدود ۳٫۸ کیلومتر تا ارتفاعات جنوبی شهر امتداد یافته و با توسعه شهری و ساخت یک پل روگذر به سید رضی متصل شده است. این پل روگذر، اولین تقاطع غیر همسطح پروژه قطار شهری مشهد است که در ششم بهمن ۱۳۸۰ افتتاح شد. به مناسبت افتتاح بولوار هاشمیه در هجدهم شهریور ماه ۱۳۷۲ در زمان شهرداری سید عباس امیری پور پای صحبت های ساکنان اولیه و قدیمی این بولوار نشستیم که حرف هایی شنیدنی دارند.



است؛ آن سال ها فقط سختی بود.

حاجی فروغی، عضو شورای اجتماعی محله هاشمیه، درباره شکل گیری تدریجی اینجا می گوید: برخی اراضی را به فرهنگیان و کارمندان آموزش و پرورش واگذار کردند که همین اتفاق باعث شد زمین های بایر، تغییر کاربری بدهند. امروزه آبادانی هاشمیه، کند پیش رفت. چون حدود ۱۰ سال زمان صرف شد تا بپیگیری های ساکنان و مشارکتشان در تأمین هزینه های آسفالت و دریافت امتیاز انشعابات آب و گاز، شرایط منطقه به ثبات نسبی برسد. تقریباً از ابتدای دهه ۸۰، ساخت وسازها رونق گرفت و اوضاع بهتر شد.

● پیش از تاریکی برمی گشتیم خانه

اعظم کاشانی، از ساکنان قدیمی این محدوده، با اشاره به تغییرات چشمگیر محله هاشمیه از ابتدای دهه ۷۰ تا امروز می گوید: در کوچه های زوج هاشمیه امروزی (۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰)، فضایی ویلایی و باغ گونه با مساحت های زیاد وجود داشت. بیشتر زمین ها ۲ هزار و ۵۰۰ متر مربع مساحت داشتند.

او خاطراتش را مرور می کند و به یاد می آورد که «سال ۷۰ همسایه مان، آقای محکی، در هاشمیه ۶ می نشست و خبر داشت همسرم به واسطه شغلش به شهرستان رفت و آمد دارد. چون منطقه به دلیل حیوانات وحشی ناامن بود. او همیشه به من تأکید می کرد که برای حفظ امنیت هر جامی روید، تا قبل از تاریکی هوا برگردید تا مشکلی برایتان پیش نیاید».

● زمین گران امروز، فروخته نمی شد

کاشانی به یاد می آورد همسایه شان با چه روشی توانست زمینش را به پول تبدیل کند و از آن منطقه برود. او می گوید: آقای محکی قطعه زمین ۲ هزار مترمربعی را که در سال ۶۸ خریده بود، با رفت و آمد به شهرداری، به چهار قطعه تقسیم کرد تا بتواند بفروشد. وقتی زمین ها را فروخت آن قدر خوشحال بود که در پوست خودش نمی گنجید. قیمت های بالا را با گذشته اصلاً نمی توان مقایسه کرد.

این شهروند بیان می کند: آن موقع که پسر من آمد در بولوار خاکی، گل کوچک بازی کند، حدود سال ۱۳۷۰، بولوار هاشمیه مسیری کاملاً خاکی بود و از ابتدای بولوار هاشمیه فعلی (از سمت وکیل آباد) تا میدان جهان پهلوان (میدان اول)، تنها یک مغازه وجود داشت. تازه داشتند ساخت آیلند وسط را آغاز می کردند. در آن سال ها، خبری از سازه های بلند و متراکم نبود و همه خانه ها به صورت باغ های وسیع با مساحت های ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ مترمربع بودند و کم کم به آپارتمان و برج تبدیل شدند.

● مادرم می ترسید ما را گرگ بخورد

نصرت حشمتی هم در حالی که لبخندی به گوشه لبش می نشیند، از خاطرات چهار دهه پیش می گوید: مادرم از همسرم گله می کرد که چرا دخترم و بچه هایش را به این بیابان برده ای. مادرم خیلی دلهره داشت و همیشه می گفت می ترسم بچه های تو را گرگ بخورد. واقعا اینجا نه امکاناتی بود، نه مغازه ای، نه حمامی. اگر می خواستیم بچه ها را حمام ببریم، باید تا آب و برق می رفتیم. برای آب آشامیدنی هم چند چهارراه پایین ترمی رفتیم؛ آن حوالی خانه یک پزشک بود که از آنجا دبه های آب را پُر می کردیم.

باین حال، همین سال های سخت، خاطراتی هم برای آن ها به جا گذاشته است. خانم حشمتی می گوید: آب را با دبه تا من می بردیم و گاز شهری را با کپسول، یکی از همسایه ها، حمامی گوشه حیاط خانه اش ساخته بود. گاهی زنبیلان را برمی داشتیم و به خانه همسایه می رفتیم. صاحب خانه آب گرم را روشن می کرد تا آب گرم شود و ما بتوانیم حمام کنیم. او از روزهایی یاد می کند که همسایه ها گرچه امکانات شهری کمی داشتند، همدل بودند. در خانه ای دور هم جمع می شدند و زعفران پاک و بسته بندی می کردند. زن ها سینی های بزرگ زعفران را می گذاشتند، گل ها را جدامی کردند و در جعبه های کوچک می ریختند.

● می گفتند آینده اش خوب است

حسین حاجی فروغی، از ساکنان قدیمی محله هاشمیه و عضو شورای اجتماعی این محله، طی چهار دهه زندگی اش در این بخش از شهر، سختی های بسیاری را تجربه کرده است. او تعریف می کند: ما اولین خانه در هاشمیه یک بودیم. من خانه ویلایی دوپست و پنجاه متری ام را که سر دو نبش بود، فروختم و آمدم اینجا یک قطعه زمین صد و شصت متری خریدم. همه جا خاکی بود. سال ۱۳۷۲ هنوز اینجا نه آب داشتیم، نه برق و نه گاز، ولی می گفتند آینده اش خوب است.

او صحبتش را ادامه می دهد که «تازمانی که بتوانم زمین را بسازم، خانه ای در هنرستان اجاره کرده بودم و آنجا ساکن شده بودیم. هنرستان تقریباً آباد تر از هاشمیه بود. آن سال ها، هر از گاهی شاهد تصادف و تلفات جانی در هاشمیه بودیم که خیلی وحشتناک بود. چون نه دوربرگردان استاندارد داشت و نه زیرساخت های ایمن. حتی برای پیدا کردن نانوائی مشکل داشتیم و هر کسی به من می رسید، به شوخی می گفت جایپدا نکردی که رفتی هاشمیه! راستش الان اینجا قیمت پیدا کرده

● کارگرها از ترس فرار کردند

چند دهه به عقب برمی گردیم؛ زمانی که هاشمیه بیشتر از آنکه شبیه یک بولوار شهری باشد، با باغ های انگور، زمین های کشاورزی و بیابان شناخته می شد. رمضان علی هراتی، متولد ۱۳۳۹ از سکونتش در هاشمیه که به ۴۲ سال پیش برمی گردد، می گوید: آن سال ها، اینجا بیشتر به یک روستای دور افتاده شبیه بود تا شهر. دورتادور خانه مادر هاشمیه ۴۴ فعلی، پراز باغ انگور بود؛ یکی از همین باغ ها، در محدوده ای قرار داشت که امروز بانک پاسارگاد در آن ساخته شده است. این شهروند با بیان اینکه حتی رفت و آمد هم در هاشمیه، شکل امروزی را نداشت. اضافه می کند: ماشین چندان در این محدوده دیده نمی شد و برای رسیدن به مرکز شهر، باید نزدیک کارخانه کوکامی رفتیم تا از آنجا سوار وسیله نقلیه شویم. کال بزرگی اینجا بود که هیچ پوششی نداشت. آن قدر عمیق و خطرناک بود که حتی یک بار شاهد بودم یک ماشین داخلش سقوط کرد. هنوز هم این کال وجود دارد. ولی از وقتی بولوار احداث شد، روی آن پوشیده شده است. خلاصه که آن قدر اینجا بیابانی بود که غروب ها از ترس حیوانات وحشی، از خانه بیرون نمی آمدیم.

هراتی خاطره ای هم به یاد می آورد و تعریف می کند: من برای ساخت وساز زمینم، کارگر از فلکه ضد آورده بودم. وقتی کارگرها به زمینم رسیدند، گفتند ما اینجا کار نمی کنیم و از ترسشان برگشتند.





روایت زندگی شهید ابوالحسن مقیمی شهری از زبان همسرش

سرنوشتی آسمانی بعد از ۱۰ روز رزم

اهالی خاکریز

و همیشه به من می‌گفت که باید زندگی ساده‌ای داشته باشیم. البته این خصوصیات چیزی از شیک پوشی او کم نمی‌کرد. لباس‌هایش همیشه اتوداشت و صورتش را اصلاح می‌کرد. بیشتر از من، به نظافت خانه اهمیت می‌داد و هر وقت از ما موریت برمی‌گشت، به من در آشپزی و رفت و روب خانه کمک می‌کرد.

● استخدام در ارتش در سال ۱۳۴۸

ابوالحسن از سال ۱۳۴۸ به استخدام ارتش درآمد و مابین سال بعدش به خرم‌آباد رفتیم. نزدیک انقلاب، ابوالحسن از طرفداران پروپاقرص امام خمینی^(ره) بود و ایشان را از جان و دل دوست داشت. در دوران مبارزات مردم ناراحت بود و می‌گفت: «اگر مردم به پادگان‌ها حمله کنند، اولین کسی که از مردم دفاع می‌کند، من هستم و در صورت مخالفت فرمانده او را خواهم کشت.» هنگام

رضا ریاحی اناام شهید ابوالحسن مقیمی شهری در تاریخ دفاع مقدس شهرستان گناباد، به عنوان «اولین شهید» به ثبت رسیده است. مردی که با آغاز جنگ تحمیلی، داوطلبانه به جبهه‌های نبرد با دشمن یعنی رفت و پس از ۱۰ روز جهاد در منطقه دهلران به شهادت رسید. مزار این شهید ارتش، اکنون در صحن امامزاده سلطان محمد عابد کاخک قرار دارد. گزارش پیش‌رو روایت خاطرات زهرا هوشیار است که ۱۰ سال طعم زندگی مشترک با ابوالحسن را چشید و اکنون سال‌هاست که در محله لشکر سکونت دارد.

● در خانه، هم پای من بود

هنوز هم وقتی به سال‌های دور فکر می‌کنم، آن آرامش عجیب در زندگی مان را با همه وجود حس می‌کنم. ابوالحسن بچه محله کوی شرقی گناباد بود. در همان محله هم به مدرسه رفت و تحصیلاتش را تا مقطع سیکل ادامه داد و بعد هم به استخدام ارتش درآمد. ۲۴ سالش بود که به خواستگاری من آمد. آن قدر پدر و مادرم از حسن و کمالش تعریف کردند که با همه وجود عاشقش شدم؛ برای همین چشم بسته به او «بله» را گفتم و با هم ازدواج کردیم. خدا و کیلی از او نه دروغ دیدم و نه غیبت. اوقات فراغت را بیشتر در خانه بود، نماز می‌خواند و با صدای بلند قرآن تلاوت می‌کرد. ابوالحسن صبح تا شب کار می‌کرد؛ چون پدرش را از دست داده بود، جور مادر و خواهر و برادرش را هم می‌کشید و نمی‌گذاشت که آب توی دلشان تکان بخورد. از تجمل‌گرایی بیزار بود

نام: ابوالحسن مقیمی شهری
تاریخ تولد: ۲۵ خرداد ۱۳۲۴
تاریخ شهادت: ۱۹ مهر ۱۳۵۹
محل شهادت: منطقه دهلران
یگان خدمت: مهندسی ارتش

نوجوان ورزشکار محله سرافرازان، قهرمان مسابقات کشوری کاراته است

انرژی بی‌پایان کودکی صرف قهرمانی شد



نقره و طلای استانی سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ هم خاطرات شیرینی برای من ساختند.

● از همین خاطره‌های شیرین تعریف کن.

دو سال پیش در مسابقات قهرمانی کشور مدال طلا گرفتم. وقتی به باشگاه رفتم، همه بچه‌ها شروع کردند به دست و جیغ و هورا. بعدش هم مربی‌ام، خانم فرحانی گفت: «هدیه قهرمانی‌ات این است که از این به بعد می‌توانی هنرجویان تازه‌وارد را تمرین بدهی و مراقب آن‌ها باشی.»

● گفته بودی که «تمشی‌واری» (شکستن اجسام سخت) کار می‌کنی؛ این تمرین چه تأثیری در تو داشته است؟

تمشی‌واری یکی از جذاب‌ترین و البته سخت‌ترین بخش‌های کاراته است. وقتی یاد می‌گیری چطور با قدرت و تمرکز بر ترست غلبه کنی و اجسام سخت را بشکنی، اعتماد به نفس در همه ابعاد زندگی‌ات جریان پیدا می‌کند. این تمرین به من آموخت که محدودیت‌ها فقط در ذهن ما هستند و در واقعیت خیلی کارهایی توان انجام داد، حتی شکستن هم‌زمان ده‌آجر با دست.

● شنیده‌ایم که به هنر آرایشگری هم علاقه‌مندی. چطور بین این همه فعالیت تعادل برقرار می‌کنی؟
کاراته ورزش انضباط و تمرکز است. یاد گرفته‌ام که برای موفقیت باید زمان را مدیریت کرد. هنر آرایشگری برای من زنگ تفریح و فضایی برای خلاقیت است و در کنار جدیت کاراته، به زندگی‌ام تنوع و رنگ می‌دهد.

● در خانواده‌ای زندگی می‌کنی که ورزش در آن ریشه دارد؛ این فضای حمایتی چقدر در موفقیت تو نقش داشته است؟

خانواده من بزرگ‌ترین مشوقم هستند. یادم می‌آید زمانی که تازه کاراته را شروع کرده بودم، عمویم یک کتاب با موضوع کاراته به من هدیه داد که شروع خوبی بود.

● تاکنون چه موفقیت‌های چشمگیری در کارنامه‌ات ثبت کرده‌ای؟

خدا را شکر تا امروز نوزده مدال از مسابقات درون مدرسه‌ای تاکشوری کسب کرده‌ام. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توانم به مدال طلای مسابقات استانی در مرداد ۱۴۰۴ (بخش کاتا) و مدال طلای کشوری در مشهد (اسفند ۱۴۰۳) اشاره کنم. مدال‌های

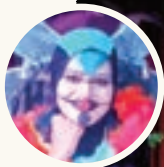


ریاحی‌اگاهی مسیر قهرمانی از جایی آغاز می‌شود که کسی فکرت را هم نمی‌کند؛ مثلاً از درون یک کودک پرتحرک و بیش‌فعال که راهی جز ورزش برای تخلیه انرژی‌اش ندارد. ریحانه ناظوری زاده، از همان روزهای اولی که قدم به تاتامی گذاشت، فهمید که قرار است در این رشته متفاوت باشد. حالا این دختر نوجوان که متولد سال ۱۳۹۰ است، باتکیه بر حمایت خانواده و دانش‌استادش، در مسیر حرفه‌ای شدن گام برمی‌دارد.

ورزشکار محله سرافرازان، از آن دست دخترانی است که انرژی بی‌پایان کودکی‌اش را به جای هدر دادن، در مسیر قهرمانی هدایت کرد. حالا در چهارده سالگی، او بانوزده مدال رنگارنگ، نه تنها در دنیای کاراته، افتخاری برای خود به دست آورده است، بلکه برای آینده‌ای روشن‌تر نیز برنامه ریزی می‌کند.

● چه شد که کاراته را به عنوان رشته ورزشی‌ات انتخاب کردی؟

از همان کودکی، بچه‌ای بیش‌فعال و پرنرژی بودم. پدر و مادرم که جنب و جوشم را می‌دیدند، با پیشنهاد اطرافیان و علاقه قلبی خودم، اجازه دادند به کلاس‌های کاراته بروم. از نه سالگی کاراته برای من نه فقط یک ورزش، بلکه راهی بود که در خانه و محیط آموزش، بچه‌آرام‌تری باشم.



○ فاطمه عباسی بازیگر نقش پرندۀ چرخ‌ریسک است. این اولین اجرای رسمی اوست. به گفته خودش چندین بار حین تمرین با ویلچرش از روی سن به زمین پرت شده است؛ با وجود این تلاش را ادامه داده است تا بتواند نقشش را به خوبی ایفا کند.



○ محبوبه یعقوبی از سال ۹۲ در زمینه تئاتر معلولان فعالیت دارد. او در این نمایش، نقش مادر کلاغ‌ها را بر عهده دارد و می‌گوید: چون نقشم منفی است، بچه‌ها یاد نمی‌آیند نام احم‌هایشان در هم می‌رود. او تئاترهای مربوط به کودکان را از بهترین و جذاب‌ترین اجراهایش می‌داند.

اجرای نمایش «کلاغ‌ها» در منطقه ما
پیام‌آور دوستی و اتحاد است

هنرمندان توان‌یاب روی صحنه

فهمیه شهری کلاغ‌ها، مهر و دوستی بین سرو و چنار را تاب نمی‌آورند و شروع به تفرقه افکنی می‌کنند اما با راهنمایی دانا و کمک پرندگان هفت‌قله، کلاغ‌ها از باغ فرار می‌کنند و مهر و دوستی دوباره برمی‌گردد. این موضوع تئاتر شاد و موزیکال کلاغ‌هاست که اگرانش در سالن کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان محله چهارچشمه شروع شده است. کارگردانی این تئاتر را علیرضا شریفی نیا بر عهده دارد و نکته متفاوت آن در این است که از چهارده بازیگرش، یازده نفر جزو توان‌یابان هستند. این تئاتر فعلاً هر هفته پنجشنبه و جمعه روی صحنه می‌رود و علاقه‌مندان می‌توانند بلیت آن را از طریق سایت گیشاد تهیه کنند.



○ مریم عسگری به اتفاق همسر و دخترش ساله‌اش از تماشاگران این تئاتر هستند. او زمانی که بلیت را می‌گرفته، نمی‌دانسته بازیگران این تئاتر توان‌یابان هستند اما حالا که این موضوع را فهمیده برایش تحسین برانگیز است و می‌گوید: از اجرای‌شان لذت بردم.



○ مسعود ضربی آهنگ‌ساز این تئاتر است. همسرش، زهره یاسری فر، ترانه‌سرایی‌ها را انجام داده است. به گفته او این تئاتر هجده قطعه موسیقی دارد که اغلب آن‌ها شاد هستند و حدود هشت قطعه‌اش برگرفته از موسیقی قدیم است. او امیدوار است مردم ما با اتحاد بتوانند هرچه زودتر کلاغ‌ها را از کشور عزیزمان فراری دهند.